



روایتی از زندگی مادری چندفرزندی که با فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی همراه است

زندگی روی دور تند



زهرا شریعتی از روز اول که راهی مدرسه شد، خانم دکتر صدایش زدند؛ خودش هم البته رشته‌های پزشکی، به ویژه داروسازی را دوست داشت، اما در نهایت روان‌شناس شد و طبیب روح، با این حال از سلامت جسم غافل نماند، چرا که معتقد بود سلامت روح و جسم به یکدیگر وابسته‌اند. بنابراین طبابت جسم را هم دنبال کرد، اما به شیوه‌ای متفاوت از پزشکی رایج و با تولید محصولات طبیعی سلامت محور مبتنی بر طب ایرانی که پس از شش سال فرازونشیب همین ماه گذشته رسماً مجوز تولید گرفت. هم‌زمان با این‌ها و با وجود همه چالش‌ها، حافظ کل قرآن شد و همسر و مادر، صحبت از یک بانوی دهه هفتادی از خطه شمال کشور است که پنج شش سالی هست عروس و دیار خراسان و مشهد شده و حالا در کنار تسهیلگری و توسعه روزافزون کسب و کارش به عنوان یک تولیدکننده، افتخار مادری چهار فرزند قدونیم‌قدرا دارد. در یک صبح زیبای پاییزی فرصتی دست داد تا بین همه مشغله‌ها، در خانه سبز و باصفایش پذیرایمان شود و بیشتر با سبک زندگی اش آشنا شویم.

رسیدم به درمان روان

در پیچ و خم روزگار اما سرنوشت طور دیگری رقم خورد و دکتر صفیه، در نهایت روان‌شناس شد تا روح و روان را طبابت کند؛ «دوم دبیرستان بودم که از بین همه رشته‌های پزشکی، عاشق داروسازی شدم؛ مخلوط کردن مواد و ساخت چیزی که بتواند به انسان‌ها خدمت کند را دوست داشتم، اما اواسط سوم دبیرستان خیلی اتفاقی با مطالعه کتب غیردرسی روان‌شناسی، به این حوزه هم علاقه‌مند شدم. مشاور می‌گفت در آستانه کنکور این‌ها را نخوان ضرر می‌کنی! ولی نمی‌توانستم نخوانم از بس مجذوب شده بودم؛ گفتم حس می‌کنم افرادی که نیاز دارند روانشان درمان شود، بیش از کسانی هستند که به درمان جسم نیاز دارند؛ معتقد بودم روح سالم است که جسم سالم می‌سازد. این شد که درمان روان برایم اولویت پیدا کرد و شدم دانشجوی روان‌شناسی.»

این حجم کار هم‌زمان چطور ممکن است؟

سال ۹۳ هم‌زمان با ترم سوم دانشگاه، داوطلبانه حفظ قرآن را آن هم به صورت فشرده شروع کرد و در عین حال چون عشق و علاقه‌اش نسبت به تولید دارو از بین نرفته بود، در دوره‌های آزاد داروسازی هم شرکت می‌کرد؛ بدون اطلاع خانواده سراغ حفظ یک‌ساله رفتیم، اما بعد که مطلع شدند خیلی استقبال کردند. در عین حال هم‌زمانی حفظ با دوره دانشجویی و آموزش دیدن طب و حجامت که عصرها در مساجد محله داشتم، کار را سخت کرده بود و همه می‌پرسیدند این حجم کار چطور ممکن است؟ ولی من با کاهش ساعت‌های خواب و استراحت، مدیریت می‌کردم که به همه کارها برسم. بنابراین این هم‌زمانی چندین کار را از ابتدای جوانی تا کنون زندگی کرده‌ام.

تولد هم‌زمان کسب و کار و زندگی مشترک

در این بین خیلی اتفاقی و حین گذران یک دوره آموزشی در قم، با کرم‌سازی آشنا و وارد این مسیر شد که نقطه عطف زندگی و کسب و کارش را رقم زد؛ «سال ۹۸ در قم مشغول یک دوره آموزشی بودم که با دیدن کرم‌های ضد لک طبیعی که یکی از دوستان تولید می‌کرد، علاقه‌مند شدم خودم هم تولید کنم. بنابراین شروع به تحقیق کردم و همان سال اولین دوره کرم‌سازی را گذراندم و از آن زمان تا کنون مدام در حال آموزش دیدن و تحقیق هستم.»

هم‌زمان با این شروع شیرین و جذاب، ازدواج نیز اتفاق افتاد آن هم باره دور؛ «همسر من که به خواستگاری آمد اغلب ملاک‌هایم را داشت؛ حس کردم مرا می‌فهمد و وقتی از اهدافم می‌گفتم، برایش عجیب نبود و مانع نمی‌شد. تنها مشکل، دوری محل سکونت همسر من بود که آن‌ها خراسان و ما گرگان بودیم به همین دلیل خانواده گفتند



لطفا در بزنید!

صفیه محمد علیخانی که سی و سومین پاییز زندگی را سپری می‌کند، متولد اولین ماه زمستان در گرگان است و اولین فرزند خانواده‌ای پنج نفره با ویژگی‌های خاص خودش که در رشد و موفقیتش بی‌تأثیر نبوده‌اند، از معدود بچه‌هایی بود که برنامه کودک نمی‌دید و اسم اغلب برنامه‌ها را که حالا برای هم‌سالانش نوستالژی است، به یاد ندارد. بیشتر سرش در کتاب و مطالعه یا بازی‌های فکری بود تا جایی که وقتی با یکی از بچه‌های فامیل بحثش شد و او که کمی بزرگ‌تر بود، داخل اتاق زندانی‌اش کرد، به جای اعتراض و ناراحتی، مشغول حل کردن کتاب‌های آن هم‌بازی‌اش شد! خود کنترل بود و یادش نمی‌آید کسی به او حتی دیکته گفته باشد؛ از مدرسه که برمی‌گشت بلافاصله بعد از ناهار، خودش سر درس می‌نشست و روی در اتاقش نوشته بود: «لطفا در بزنید!» والدین هم اگر می‌خواستند به مدرسه سر بزنند، مسئولان می‌گفتند نیازی نیست!

خودش تعریف می‌کند: «از کودکی، در هر عرصه‌ای اعم از درسی، هنری یا کاری که وارد می‌شدیم، همه‌جوره حمایت والدین را داشتیم. یادم هست روز اول که می‌خواستیم مدرسه بروم، پدر کنار تلویزیون عکسی از من گرفت و مرا خانم دکتر خطاب کرد! بعدها هم سایر اطرافیان این واژه را زیاد می‌گفتند؛ شاید به این دلیل که استعداد عجیبی در یادگیری داشتم؛ نمراتم همیشه خوب بود و در من می‌دیدند که پزشک شوم. خوبی شهرت به دکترای این بود که سبب شد در بازه‌های زمانی مختلف دستاوردهایم بهتر و بیشتر از هم‌سالان شود، اما این ایراد را هم داشت که کمال‌گرایی ایجاد کرد و توقع خودم و اطرافیان بالا رفت.»

